

کرده و دولت انگلستان را وادار کند که روش خود را نسبت به ایران تعدیل کنند. بنابراین در آن زمان تاحدی بصورت ملایم و نه بصورت کمک و پشتیبانی جدی دولت وقت امریکا که در دست دموکرات ها بود تمایل به تقویت ایران نشان میداد، هر چند این تمایلات صوری بود و هیچوجه اثر عملی نداشت و فکراصلی آنها دست یافتن به منابع نفت ایران بود.

بنده این مطلب را فراموش کردم عرض کنم که قبل از اینکه مابه شورای امنیت برویم دو هیئت نمایندگی از طرف انگلیس به ایران آمدند. هیئت اول تنها از طرف شرکت نفت بود زیرا دولت ایران خود را مستقیما با آن شرکت طرف میدانست و نه با دولت انگلیس.

برای مذاکره با آن هیئت، نمایندگانی از طرف دولت انتخاب شدند که بنده هم جزو آنها بودم. از مذاکرات با نمایندگان شرکت نفت نتیجه ای حاصل نشد زیرا آنها آن چنان آموخته به غرور استعمارگری و اندیشه سودطلبی و بی اعتنائی به مردم استوارزده بودند که حاضر نمیشدند چیزی درباره ملی کردن بگویند و یا بشنوند و حال آنکه نمایندگان ایران میخواستند آنها را به مذاکره درباره ی نحوه پرداخت غرامت بکشانند.

در این موقع هارین شخصیت سیاسی معروف امریکا سفری به ایران کرده و با مصدق مذاکراتی بعمل آورده بود. برای بار دوم با کوششهای دولت امریکا قرار بر این شد که هیئت مجددی از طرف انگلستان تحت سرپرستی استوکس وزیر درجه اول کابینه آن دولت به ایران بیاید و از طرف دولت امریکاهم هارین میانجی و میاندار باشد. آنها به ایران آمدند و باز آقای دکتر مصدق هیئتی رامعین کردند که در این هیئت از اعضای دولت آقای وارسته و وزیر دارایی و آقای سید باقر خان کاظمی وزیر خارجه، و بنده وزیر فرهنگ بودیم، اعضای دیگر هیئت ماتا آنجا که به خاطر دارم دکتر متین دفتری، مهندس حسینی و دکتر شایگان بودند. ریاست هیئت مارا وارسته و وزیر دارایی بر عهده داشت. در آنجا پس از مذاکرات و تعارفاتی که بعمل آمد هیئت نمایندگی انگلستان پیشنهادی عرضه کردند

مبنی بر اینکه يك نوع ملی شدن را قبول دارند و برای اداره ی امور نفت يك شرکت ایرانی تشکیل شود ولی آن شرکت اختیارات و نمایندگی را به يك شرکت انگلیسی بدهد که مانند يك چتری بر سر آن باشد و بتواند امور مربوط به اداره و استخراج و فروش نفت را در دست داشته باشد. هیئت نمایندگی ایران این پیشنهاد را رد کرد و دکتر مصدق

به آنها گفتم ، که مایک نوع ملی شدن را قبول نداریم ، ملی شدن رابه معنی حقیقی آن میخواهیم . بنده بخاطر دارم در ششی که ضیافتی به احترام آنها در کاخ نیاوران داده میشود ، در آن مهمانی نطق نماینده ایران را در برابر آن آقایان بنده کردم . من به هارمین خطاب کردم و گفتم ، شما نماینده یک دولت دموکرات و آزادیخواه هستید . با سوابقی که دولت شما با ما چه از دوره ویلسون و چه در دوران روزولت داشته ، ما از شما انتظار داریم که وظیفه ی جهانی خود را با رعایت عدالت انجام بدهید . به استوکس هم گفتم ، شما نماینده حزب کارگر هستید شما در گذشته همیشه ایران رابه منزله سنگری برای حفظ منافع خود دانسته اید . من از شما سؤال میکنم که اگر ایران سنگری برای منافع شما بوده چرا نمیخواهید این سنگر آباد و آزاد و محکم باشد و چرا باید یک خرابه باشد . ما جز این تقاضایی نداریم که از منابع ملی خودمان به نفع ملت ایران استفاده کنیم و با دنیای غرب هم روابط دوستانه در حدود استقلال خود داشته باشیم . شما که نماینده یک حزب کارگر هستید و خودتان در داخل کشورتان منابع متعددی را ملی کرده اید چرا به این حق ایران توجه نمیکنید . این سخنرانی بنده خیلی آنشب مورد توجه نمایندگان ایران قرار گرفت و به آقای دکتر مصدق گزارش دادند و ایشان روز بعد به من گفتند ، شما ریاست هیئت نمایندگی ایران را بعهده بگیرید . بنده خدمت ایشان عرض کردم وزیر معارف رابه این کار چکار . این کاریا باید بر عهده ی وزیر دارایی باشد یا وزیر دادگستری و یا وزیر خارجه بنده آنچه از عهده ام برآید انجام خواهم داد . ضمنا باید این نکته را همین جا تذکر بدهم برخلاف آنچه آنها در امریکا و انگلیس و جهان انتشار میدادند که دولت ایران بدون در نظر گرفتن پرداخت غرامت نفت را ملی کرده است علاوه برآنکه این امر در قانون ملی شدن کاملاً پیش بینی شد و مصدق هم قبول آنرا مکرراً اعلام داشته بود انگلیس ها به هیچوجه حاضر نبودند که حتی درباره ی آن مذاکره بکنند . هارمین و استوکس چند بار با دکتر مصدق نیز گفتگو کردند . مصدق حتی به آنها گفته بود که حاضر است تمام کارمندان فنی انگلیسی شرکت نفت را بر سر کارهایشان نگاه بدارد ولی آنها باید در خدمت دولت ایران و شرکت ملی نفت باشند . باین نتیجه ماندن مذاکرات و پیشنهاد مسخره ی یک نوع ملی شدن مصدق اعلام کرد که برای اجرای قانون جاری ای جز خلع ید از شرکت غاصب نفت ندارد و بدین منظور هیئتی از جمله حسین مکی و مهندس بازرگان را برای اجرای خلع ید اعزام مناطق نفتی کرد . انگلیسها هم به تصور اینکه عمل اداره و استخراج و تصفیه

نفت بکلی تعطیل خواهد شد دستور دادند که تمام اتباع آنها از کارهای خویش کناره‌گیری کنند و آماده ترک ایران بشوند. بدین ترتیب از مذاکرات با هیئت استوکس و هارین هم نتیجه‌ای حاصل نشد و از آن پس بود که انگلیس‌ها به شورای امنیت مراجعه کردند که تفصیل آن گذشت. موقعی که مادر و اشنگتن بودیم اضطرابات و هیجاناتی در دانشگاه تهران برپا شده بود، دانشجویان اعتصاب کرده و اعضای شورای دانشگاه را در محل شورا توقیف کرده بودند.

س - اعتصاب توده‌ای‌ها را می‌فرمائید؟

ج - بله اعتصاب توده‌ای‌ها، شورای دانشگاه را توقیف کرده بودند این بود آقای کاظمی که قائم مقام دکتر مصدق در تهران بودند تلگراف کردند دکتر مصدق به من امر کرد که زودتر از اشنگتن حرکت کنم و به ایران برگردم. بنده زودتر از آنها برای رسیدگی به کارهای فرهنگ و دانشگاه به ایران برگشتم. و بهتر تری بود آن سروصداها را نخواهیم دید. همانطور که قبلاً توضیح دادم یکی دو ماه قبل از آنکه عمر مجلس پایان برسد بنده از آقای دکتر مصدق خواهش کردم که چون بیشتر وقت من در کارهای مربوط به نفت صرف می‌شود و علاوه بر این در مجلس لازم است که ما نیروی قوی‌تری داشته باشیم اجازه بدهید که از کار وزارت فرهنگ کناره‌گیری و در انتخابات کرمانشاه شرکت بکنم شاید از این لحاظ بتوانم خدمت مفیدتری انجام دهم که این را آنروز توضیح دادم و ایشان هم با آن شرایط قبول کردند و آقای دکتر محمود حسینی وزیر فرهنگ شدند.

بنده به کرمانشاه که رفتم او اخیریائیز بود و تقریباً تمام مدت زمستان جریان آن انتخابات طول کشید، متأسفانه استانداری که مادر آنجا داشتیم باینکه از وابستگان آقای صالح بود و خودش را منسوب به ما میدانست ولی در واقع برای مخالفین ما کار می‌کرد. این استاندار آقای تیمسار شیبانی بود، او فوق العاده در امر انتخابات کارشکنی و مداخله کرد. من به آقای دکتر مصدق تلگراف کردم و به ایشان اطلاع دادم. به اللهیار صالح که وزیر کشور بود خبر دادم و بالاخره با مقاومت‌هایی که کردیم و جنبش عمومی مردم کرمانشاه که بیش از سی هزار نفر به استقبال بنده آمده بودند در آن انتخابات که فوق العاده آزادی‌همگانی بود هر چهار نفر نماینده استان کرمانشاه از جبهه ملی انتخاب شدند و تمام نمایندگان دوره‌های گذشته که در انتخابات شرکت کرده بودند شکست خوردند و بنده توانستم بایک پیروزی نمایان در روز عید نوروز به تهران

برگردم و به زیارت دکتر مصدق بروم .

س - آقای دکتر اسم کوچک تیمسار شیانی چه بود، یادتان میآید؟

ج - کاظم شیانی بود .

بله ، اوایل سال ۱۳۳۱ بود که انتخابات دوره ی هفدهم هنوز در بعضی از شهرستانها جریان داشت . در سال ۱۳۳۰ و در اوایل سال ۱۳۳۱ بیش از هشتاد نفر نماینده انتخاب شده بودند که از جمله تمام ۱۲ نفر نمایندگان تهران از جبهه ملی انتخاب شدند و در رأس آنها حسین مکی بود ولی چون در بار و ارتش به حکم دربار مداخله میکردند و جمعی از نمایندگان غیر واقعی مردم به تحمیل همین فرمانداران و مأمورین ارتش و شهربانی با دستورهای مستقیم و غیر مستقیم که از عناصر درباری صادر میشد انتخاب شده بودند و در بار کوشش داشت که به همان ترتیب در انتخاب بقیه نمایندگان مداخله کند و محرك آن در این امر سیاستهای ذی نفع خارجی بودند، دکتر مصدق احساس خطر کرد و تصمیم گرفت که انتخابات را در همان هشتاد و چند نفری که انتخاب شده و حد نصاب قانونی را دارا بودند متوقف کند .

نمایندگان همه در تهران جمع شدند و مجلس هفدهم تشکیل کردید، در همان اوایل سال ۱۳۳۱ که هنوز چند جلسه بیشتری از کار مجلس نگذشته و هیئت رئیسه آن هم انتخاب نشده بود که آقای دکتر مصدق اعلام کردند که باید برای دفاع از حقوق ایران در موضوع صلاحیت دیوان دادگستری بین المللی به لاهه بروند . بنده را خواستند و با من مشورت کردند که چه اقداماتی باید بکنیم ؟ بنده بایستی اقرار بکنم که به ایشان عرض کردم رفتن ما به دیوان لاهه بمنزله رفتن گوسفند است به پای خودش به قربانگاه اینقدر وحشت داشتیم از آن قرارناحقی که قبلا دیوان بدون توجه به صلاحیت خودش صادر کرده بود که بیم آن داشتیم این بار نیز ما را در مذبح استعمار جهانی قربانی بکنند . دکتر مصدق به من جواب داد، اگر در صد شانس ده شانس یا پنج شانس داشته باشیم من باید اینکار را که مصدق هستم انجام بدهم که فردا ملت ایران نگوید که يك شانسی در اینجا بود و من در انجام آن کوتاهی کردم . بعد از من پرسید، شما با من میآئید؟ گفتم اگر بنده را لازم بدانید در خدمت خواهم بود . این بود که در هیئت دوم هم که به دیوان لاهه رفتیم تقریباً همان اشخاص سابق بودند به اضافه ی دکتر حسین فاطمی وزیر خارجه و منهای دکتر متین دفتری . از جمله اعضا اللهبیار صالح ، انتظام ، شایگان ، بقایی و مهندس حسینی بودند . از روزنامه نگاران

نیز نماینده روزنامه اطلاعات ، نماینده روزنامه کیهان و حسن صدر بودند . وقتی که وارد لاهه شدیم آقای دکتر مصدق بنده و دکتر شایگان را خواست و یک کتابچه مانندی را که در حدود بیست و پنج صفحه کمتر یا بیشتر به خط ریز نوشته شده بود به ما داد و این کتابچه نوشته ی دکتر متین دفتری بود راجع به شیوه ی دفاع در دیوان لاهه . اساس و مبنای دفاع بر این بود که چون قرارداد ۱۳۱۲ ، قراردادی را که رضاشاه با انگلیس ها مجددا بسته بود ، یک قرارداد کرمی یعنی اجباری است و بحکم زور و حکومت دیکتاتوری بر ملت ایران تحمیل شده است قدرت قانونی ندارد . آقای دکتر مصدق یک کارتون بزرگ از تلگرافاتی که در آن زمان وزارت کشور به شهرستانها صادر کرده و در آن تلگرافهای محرمانه دستور انتخاب افراد معین برای هر یک از شهرستانها داده شده بود با خود آورده بود با ترجمه آنها بزبان فرانسه که آنها را به عنوان دلیل به دیوان ارائه بدهد . ایشان آن لایحه و آن کارتن را بمادادند . بنده بعد از مطالعه خدمت ایشان گفتم جناب دکتر من باین شیوه دفاع بیجوجه موافق نیستم و این دفاع مارا به محکومیت میرسد . گفت چرا؟ گفتم برای اینکه ما احتیاجی به آن نداریم . علاوه بر این استناد به اینکه قراردادی کرمی و اجباری بوده رفع مسئولیت از ما نمیکند ، در واقع ما تصدیق به وجود قرارداد کرده منتهی از دادگاه خواسته ایم که به غیر قانونی بودن آن رسیدگی کند و این خود به منزله ی دعوت دادگاه برای رسیدگی است و حال آنکه اصلا ما این دادگاه را صالح برای این امر نمیدانیم . علاوه بنده در این مورد استواری دارم و آن اینست آباد و دولتی که با هم جنگ میکنند و یکی از آنها مغلوب میشود و دولت غالب بر او یک قرارداد صلح تحمیل میکند آیا آن قرارداد صلح کرمی تراست یا این قراردادی که ما به هر کیفیت با انگلیسی ها بسته ایم . گفت ، واضح است که آن قرارداد به اصطلاح صلح گفتم دولت شکست خورده ، اگر روزی زورش برسد میتواند با تکیا به قدرت خود قرارداد را اجرا نکند ولی مطابق حقوق بین المللی نمیتواند بگوید این قرارداد قانونی نیست . علاوه بر این در این مدت ده پانزده سال دوران رضاشاه ما پنجاه تا صد تا دویست تا قرارداد با همه ی دولتهای جهان بسته ایم بیش از هزار قانون در این مدت ، در همین مجلس های ما مجلس هایی که همه به همین ترتیب انتخاب شده اند به تصویب رسیده است . اگر آن حکومت قانونی نبوده لاقول تصدی حکومت داشته و با اصطلاح حقوق عملا مقام حکومت داشته ————— دوافکتو ————— بوده است . همین قانون ایران که ما اکنون میخواهیم به آن استناد کنیم که بر طبق آن دیوان لاهه

صلاحیت رسیدگی به این دعوی را ندارد، قانونی است که از همین مجلس های ما وضع شده است . در این بین پروفیسور رولن نیز وارد شد . بنده در یادداشت های دکتر بختیار دیدم که نوشته است گویارولن را او معرفی کرده است . این ادعا درست نیست . رولن فقط از طرف حسین نواب سفیر کبیر مادر لاهه که با او مذاکره کرده بود به دکتر مصدق معرفی شده بود . وقتی که پروفیسور رولن به لاهه آمد مادر باره ی شیوه ی مدافعه با او صحبت کردیم . او به دکتر مصدق گفت ، ایراد و بحث درباره ی گرهی بودن قرارداد به منزله ی پذیرفتن صلاحیت و دعوت کردن دادگاه برای رسیدگی به اعتبار یا عدم اعتبار آن است و این بهیچوجه به صلاح شما نیست و نیازی هم به آن نیست . وقتی که رولن هم این نظر را تأیید کرد دکتر مصدق هم بکلی از آن صرف نظر کرد . بعد موضوع انتخاب قاضی اختصاصی ایران برای شرکت در دادگاه مطرح شد ما چندان نظر موافقی با آن نداشتیم زیرا امیدی به رسیدگی دیوان نداشتیم . پروفیسور رولن به دکتر مصدق گفت ، شما حتما باید قاضی انتخاب کنید زیرا اولاً این قاضی ها انسانند عدم شرکت شما را یک نوع توهین به خود تلقی میکنند بعلاوه در نزد خود فکر خواهند کرد شما که خودتان ذیحق هستید و حق قضاوت و رأی دارید از دادن رأی خودتان خودداری میکنید و حق رأی از خودتان سلب میکنید آنها چرا باید کاسه گرمتر از آتش بشوند . دوم اینکه حضور نماینده از شما در آنجا ممکن است بسیار مؤثر در افراد دیگری باشد . سوم اینکه فرضاً طوری پیش بیاید که از چهارده نفر قاضی هفت رأی به یک طرف و هفت رأی به طرف دیگر باشد و اتفاقاً رأی رئیس دادگاه علیه شما باشد شما آنوقت به ملت ایران چه جوائی خواهید داد که میتوانستید یک نفر به اینجا بفرستید و اکثریت را ببرید و نکردید . دکتر مصدق گفت ، آقا من تسلیم شدم . بنده خارج از مهمانخانه بودم ، نمیدانم برای چه کاری رفته بودم ، وقتی که برگشتم سرپله های مهمانخانه به دکتر بقایی برخوردم . گفت ، تبریک میگویم . گفتم چه تبریکی ؟ گفت ، شما به نمایندگی ایران بعنوان قاضی دیوان لاهه در این دعوا انتخاب شدید . خدمت آقای دکتر مصدق رسیدم ایشان هم همین حرف را بمن گفتند . گفتم با کمال افتخار انجام وظیفه میکنم . روز بعد بار رئیس دادگاه ملاقات کردم او بمن گفت ، شما از امروز باید فراموش کنید که ایرانی هستید شما از این تاریخ یک قاضی هستید و باید مثل یک قاضی عمل کنید و ارتباطاتتان را هم با مقامات ایرانی قطع کنید .

س - به این علت که قضات دادگاه لاهه نماینده دولتهایستند؟

ج - بله . در آن زمان پیش آمدی شد که شاید نقل آن کم و بیش تفریحی باشد . روزی یکی از افراد معتبر هیئت ما بمن گفت ۱- يك خانم دانشمندی مقاله ای بسیار مفصل در چند صفحه در يك روزنامه كثیرالانتشار نوشته و دفاع از حق ایران کرده و خیلی علاقمند است که شمارا ببیند . گفتم بسیار خوب ، رفتیم و با آن خانم در کافه ای ملاقات کردیم . وقتی که بنده رفتم و او را دیدم که مانند یکی از ستارگان درجه اول سینما، خانمی است در حدود بیست سال ، بسیار آراسته و زیبا . بامن به گرمی آغاز صحبت و سپس خواهش کرد که او را به دیوان معرفی کنم که شاید در آن شغلی به او بدهند . بلافاصله پیش خودم گفتم پناه بخدا میبرم اعدو بالله از شری که ممکن است برای من ساخته شده باشد . بلافاصله تلگراف کردم به تهران و از خانم خواهش کردم که فوری حرکت کند و به لاهه بیاید برای اینکه فکر می‌کردم

اگر فردا عکس مرا با این خانم بگیرند و در بعضی از مطبوعات چاپ بکنند چه رسوایی بر سر قاضی ایران خواهد آمد . بدین ترتیب دیگر راهی برای ارتباط او با خودم باقی نگذاشتم . خانم يك ياد و روز بعد به لاهه آمد و اتفاقاً رئیس دادگاه هم مرا برای اینکار تحسین کرد و گفت ، بسیار کار خوبی کردید که خانم را آوردید . بله بعد از آنکه مذاکرات در جلسات دیوان آغاز شد و نماینده ایران پروفیسور رولن در چهار پنج جلسه و نماینده انگلیس که گویا دادستان کل آن کشور بود دلایل خود را در باره عدم صلاحیت و صلاحیت دادگاه به تفصیل بیان کردند و خلاصه نظر خود را به دادگاه دادند . کار جلسات علنی دادگاه به پایان رسید و هیئت نمایندگی ایران در خدمت آقای دکتر مصدق به تهران برگشت و بنده در آنجا ماندم . آقای دکتر مصدق آقای دکتر محمد حسین علی آبادی را هم که همراه هیئت نمایندگی بود آنجا گذاشتند که اگر کمکی لازم باشد به بنده بکنند . از روز بعد جلسات خصوصی مشاوره دیوان شروع شد . قاعده دیوان لاهه اینست که وقتی در موضوعی بحث میکنند اول از تازه ترین قاضی شروع میکنند و در آخر رئیس دادگاه نظر خود را اعلام میکند . پس از مختصر مشاوره ای تصمیم اتخاذ شد که بحث و رأی دیوان منحصر به موضوع صلاحیت باشد و لا غیر . بعد از آن رئیس دادگاه از من که تازه ترین قاضی بودم خواست که نظر خود را راجع به صلاحیت دادگاه اظهار کنم . بنده از ایشان خواهش کردم که اگر برخلاف مقررات نیست چون من تازه وارد هستم و ترتیب بحث اینجاست دانم موافقت بکنید که من روز دیگر در این باره بحث بکنم . ایشان تقاضای

مراپذیرفتند و قضات دیگری شروع به صحبت کردند. سه قاضی در آن روز صحبت کردند که از آنها دو قاضی بنفع ما اظهار نظر کردند و یکی به زیان ما. روز بعد بنده هم بامدارکی که تهیه کرده بودم و اتفاقاً سعی کرده بودم که دوسه تا از کتابهای استادان حقوق بین الملل را که در آن دیوان شرکت دارند از آن جمله: کتاب حقوق بین الملل پروفیسور بادوان فرانسوی را در قسمت حق حاکمیت دولتها مورد استناد قرار بدهم لایحه ام را بر طبق آن مآخذ ترتیب داده و در اول جلسه قرائت کردم. وقتی که آنجا مشغول صحبت کردن بودم موقتاً حالت تکان واضطرابی به من دست داد. زیرامی شنیدم به محض اینکه کلام از دهن من به زبان فرانسه خارج میشود بلافاصله به انگلیسی ترجمه میشود و تعجب من موقعی بیشتر شد که وقتی به يك کتاب و مأخذ استناد می‌کردم که پروفیسور فلان در کتاب فلان صفحه ی فلان چنین نوشته است دو دقیقه بعد میدیدم عین این کتاب با آسانسور از کتابخانه دادگاه به بالامیایسد.

بنده برای مطالعه آنها قریب ده بیست جلد کتاب از کتابخانه به هتل برده و در اطاق خود مطالعه کرده بودم. منظورم این است که به این درجه کارشان منظم بود. در روزهای بعد بتدریج هر چهارده نفر قاضی حاضر دادگاه رأی خودشان را اعلام کردند. قاضی روسی تمارض کرد و نیامد، قضات دیگر ابراز رأی کردند. از جمله اضافه بر بنده قاضی مصری، قاضی یوگسلاوی، قاضی چینی، قاضی نروژی به نفع ما یعنی بر عدم صلاحیت اظهار نظر کردند. یکی از قاضی های امریکای جنوبی بنفع ما رأی داد و دو تن از آنها مخالف رأی دادند، قاضی های فرانسوی و کانادایی و امریکایی بضرر ما رأی دادند ولی قاضی انگلیسی بنفع ما اظهار نظر کرد.

س - قاضی روسیه تمارض کرد.

ج - بله قاضی روسیه تمارض کرد. ولی رئیس دادگاه پروفیسور کره رو، وقتی که جریان اظهار نظرها به پایان نزدیک میشد، يك روز ضمن صحبت به فرانسه گفت، خواهید دید مثل گلوله برفی خواهد شد که از کوه سرازیر میشود. میدانید یعنی چه؟

س - نخیر.

ج - یعنی مثل گلوله برفی که از کوه میاید پائین و بزرگ و بزرگتر و تبدیل به بهمن میشود، این رأی همینطور خواهد شد. بالاخره در پایان مذاکرات نه نفر از قضات به عدم صلاحیت دادگاه و پنج نفر به صلاحیت آن اظهار نظر کردند. بعد از تمام شدن اظهار نظرها قاعده دیوان بر این است که يك پرسشنامه ی دقیق ترتیب میدهند و آنرا به

هریک از قاضی‌ها می‌دهند که به آن پرسش‌ها جواب مثبت یا منفی بدهند یعنی در برابر هر سؤال فقط بنویسد بلی یا نه ، خوشبختانه خدا هدایت کرد و من درست و حسابی به آن پرسش‌ها جواب دادم ، از آن به بعد سه نفر یا پنج نفر از اکثریتی که اظهار نظر کرده اند انتخاب میشوند برای تنظیم و نوشتن متن حکم دادگاه ، سه نفر قاضی که برای تنظیم این حکم انتخاب شدند قضات نروژی و یوگسلاوی و چینی بودند ، هر حکمی معمولاً دوشور دارد ، در شوراول که بنده بند حکم را قرائت میکنند اگر کسی ایراد یا اظهار نظری داشته باشد بیان میکنند و اگر لازم باشد به آن رأی می‌گیرند ، بنده در شوراول چند نکته کوچک به نظرم رسید که بیان کردم و اتفاقاً مورد قبول واقع شدند ، از آن پس حکم برای تنظیم نهایی به همان هیئت داده میشود ، در مورد دعوی ماحکم دادگاه تنظیم و برای شور دوم آماده میشود که به ناگهان خبر استعفای دکتر مصدق و انتصاب قوام السلطنه را به نخست وزیر شنیدم و این خبر مثل صاعقه بر سر من وارد آمد ، توضیحش اینست که در اساسنامه دیوان لاهه يك ماده ای وجود دارد که میگوید طرفین دعوی تا زمانی که حکم صادر نشده است میتوانند با توافق یکدیگر دعوی را مسترد بدارند ، بنده میدیدم این دعوی بزرگی است که مادر آن حاکم شده ایم حکم هم نوشته شده و شوراول آن تمام شده و به شور دوم رسیده است اگر در این موقع دولت ایران و دولت انگلیس توافق به پس گرفتن دعوی بکنند تمام کوششها و امیدواریهای ما به هدر خواهد رفت ، وجدانا ناراحت بودم و شب تا صبح نخوابیدم ، یادم می‌آید در دیوان که راه میرفتم سرفکننده و ناراحت و در فکر بودم ، قاضی یوگسلاوی آقای زوری جیج دستی روی شانه ام گذاشت و گفت ، آقای سنجابی چرا ناراحت هستید؟ گفتم از جریانات ایران و از اینکه کار مادر این دادگاه بی نتیجه بماند ، گفتم ، نترس در برلن قاضی هست ، این جمله معروفی است که میگویند پیرزنی به فردریک دوم امپراطور پروس گفته که میخواسته خانه او را برای توسعه کاخ خود ضبط کند ،

بهر حال روز بعد به این فکر افتادم که چاره ای برای این کار نیست ، به آقای حسن صدر که هنوز در آنجا مانده بود گفتم فوراً به ایران برگرد و به دکتر شایگان و دکتر بقایی و دکتر مصدق و به هر کس دیگر که میتواند بگوید که مادر این دعوا حاکم هستیم مبادا حکومت قوام السلطنه و مجلس مغلطه بکنند و این دعوا را از بین ببرند ، باز به این هم قناعت نکردم و رفتم به سفارت ایران به حسین نواب سفیر ایران جریان

را گفتم و او بلافاصله تلگراف رمزی به وزارت خارجه و قوام السلطنه مخبره کرد که مابطور تحقیق در این دعوا حاکم هستیم بنابراین جناب اشرف متوجه باشند که اقدامی برخلاف مصلحت ایران نشود. این کاری بود که ما احتیاطا کردیم. ولی فردا صبح که روزنامه هارا خواندم دیدم ورق در ایران برگشته و مصدق بر سر کار آمده است.

س - پس شما ۳۰ تیر ایران تشریف نداشتید.

ج - نخیر. بنده که دیدم مصدق برگشته این دفعه با گردن افراشته و سر بلند وارد دادگاه شدم. اعضای دادگاه و کارکنان آن بانظر تحسین به ایران و به من نگاه میکردند. در این موقع کارقرائت دوم هم تمام شده و دادگاه روز صدور رأی را معلوم کرده بود روز اعلام رأی دیوان لاهه درست با روز برگشت مصدق به حکومت مصادف بود. یعنی دو پیروزی در یک روز صورت گرفت. هم سقوط قوام السلطنه و برگشت مصدق و هم صدور حکم دیوان لاهه. به این کیفیت ما این خدمت را در دیوان لاهه انجام دادیم و بعد از آن بنده به پاریس رفتم و بعد از چند روز به ایران برگشتم که دکتر مصدق فوق العاده نسبت به من محبت و تجلیل کردند. در این موقع کار رسیدگی به اعتبارنامه نمایندگان تمام شده و مجلس شروع بکار کرده بود. به هنگام مراجعت دکتر مصدق از لاهه تحریکاتی از ناحیه دربار شده و اکثریتی علیه او وجود آمده بود. یکی از کارگردانهای اصلی این تحریکات امام جمعه تهران از خویشاوندان نزدیک خود مصدق بود. امام جمعه را بعنوان ریاست مجلس انتخاب کرده بودند و بعد هم مصدق باشاه بر سر وزارت جنگ و اختیارات اختلاف پیدا کرده و منتهی به استعفا و آمدن قوام السلطنه و آن هیاهو و جار و جنجال و قیام عمومی ۳۰ تیر و بالاخره تسلیم شدن دربار و وحشت شاه و برگشت مصدق به حکومت شده بود.

س - شما از تماس نمایندگان مجلس، نمایندگان فراکسیون نهضت ملی باشاه در رابطه با ۳۰ تیر اطلاعی دارید؟ مذاکرات آنها چه بود؟

ج - بله بنده خبر دارم که چند نفر از آنها، گویا مهندس حسینی هم با آنها بوده باشاه صحبت کردند و شاه بکلی خودش را باخته بود.

س - این صحبت از مجلس شد یا آقایان تشریف برده بودند به دربار؟

ج - خیر در مجلس نبوده همینقدر میدانم که آنها رفته و شاه را دیده بودند. بنده که وارد مجلس شدم دیدم قیام ۳۰ تیر کار خود را کرده و اکثریت مجلس بنفع مصدق تشکیل شده و دولت او و نمایندگان جبهه ی ملی نیروی عظیمی در داخل مملکت پیدا کرده

و فراکسیون بزرگ نهضت ملی بوجود آمده و دکتر مصدق هم اختیارات تام گرفته و مجلس در حال انقلاب است . در همان روزها دو قانون از تصویب گذشت . یکی قانون عفو خلیل طهماسبی که بنظر بنده بصورت صحیحی نگذشت و بصورت عفو شخصی بود و اگر بصورت عفو عمومی تصویب شده بود بیشتر منطبق با اختیارات مجلس بود و شاید بعدا هم دولت شاه به آسانی نمیتوانست آنرا لغو کند . قانون دیگر هم قانون مصادره اموال قوام السلطنه بود که آن هم تندروی نامناسبی بود و باطنا مصدق هم به آن نظر خوبی نداشت .

هیاهوی بزرگ و عظیم را در این دو مورد بقای و مخصوصا قنات آبادی میکردند . بنده بزودی متوجه شدم که در داخل مجلس گروهی مشغول بندوبست علیه مصدق هستند و در داخل فراکسیون خودما، فراکسیون نهضت ملی هم وحدت و یکپارچگی وجود ندارد .

بقای کم کم شروع به انتقاد و مقاله نویسی های نیشدار کرد . اول میگفت و مینوشت که هیچوقت تازمانی که مصدق هست علیه او اقدامی نخواهد کرد ولی در مجلس هیاهو و جنجال میکرد ، نیشها میزد و بعد کم کم مخالفت او علنی شد . یکروز گفت ، این شبیه خوانی و تعزیه خوانی باید خاتمه پیدا کند که مثل تعزیه های کفر دبیاید بصورت امام حسین یا یکی از شهدا داشته باشد بعد پشت پرده برود و لباسش را عوض کند و برگردد و به صورت شمر بیاید . من آنجا فوراً به او از بیائین خطاب کردم که شما خودتان معلوم کنید که آیا با حکومت مصدق موافقید یا مخالفید؟ کمی به من و من افتاد . گفتم من میگویم شما چه هستید . تونه موافقی و نه مخالف ، تو منافقی . وقتی این کلمه منافق را گفتم مجلس به حال انفجار درآمد . از تماشاچیان دو دسته ، یک دسته شعار مخالف دادند و یک دسته شروع به کف زدن کردند تا رئیس مجلس آنها را ساکت کرد . بقای انتظار این جمله را نداشت . و این جمله ای بود که در تاریخ نهضت ملی ایران ثبت شد و باقی ماند .

س - این اسم اتفاقاً به بقای چسبید برای اینکه من یادم هست در تظاهرات بعدی فریاد مرگ بر منافقین بود .

ج - بله ظاهر این کلمه منافق به بقای چسبید . در این موقع یعنی اوایل مجلس بود که میدیدم حسین مکی هم از مصدق گله مند است و حتی به کاشانی هم ناسزا میگوید و بعد برای انتخاب رئیس جدید مجلس گفتگو بود چون امام جمعه تهران پس

از آن تحریکات رفته بود و دیگر برنگشت . میگفتند آقای کاشانی خودشان داوطلب ریاست مجلس هستند .

در فراکسیون صحبت شد که با آقای کاشانی صحبت و مشورت بکنیم و اگر ممکن باشد ایشان را منصرف کنیم ولی اگر اصرار داشته باشد، چون همه ی مادران زمان هنوز عقیده واردات زیاده ایشان داشتیم ، باید رضایت او را جلب بکنیم . سه نفر نماینده از فراکسیون ما انتخاب شدند که از آن جمله یکی بنده بودم . به دیدن آقای کاشانی که در یکی از دهات شمیران بودند رفتیم در آنجا بنده به ایشان بعد از آنکه مجلس را خلوت کردیم گفتم آقای کاشانی اگر شما میل دارید و میخواهید رئیس مجلس بشوید بما بگوئید . گفتم ، عقیده شما چیست ؟ گفتم اگر عقیده بنده رامی پرسید شما از رئیس مجلس بالاتر هستید، شما آیت الله انقلاب ایران هستید، شما آیت الله اسلام هستید . از مراکش تا اندونزی امروزه شما را میشناسند، شما اگر نصیحت بنده رامی شنوید از عرش آیت اللهی به فرش ریاست مجلس نیائید . این حرفی بود که بنده به او زدم . به شوخی معمولی خود بمن گفتم ، بیسواد ، من اگر ریاست مجلس را قبول میکنم نمایم که کار ریاست را بکنم برای این است که اختلافات شما را کم بکنم . ما چون دیدیم ایشان تمایل به ریاست مجلس دارند در دوره اول به ایشان رأی دادیم و انتخاب شدند . کاشانی بعنوان رئیس مجلس نمی آمد ولی در خارج از مجلس افراد را تحریک میکرد . يك يك و كلا میرفتند پیش او و با آنها صحبت میکرد و دستور میداد . مدتی در بیمارستان تحت معالجه بود بوسیله یکی از رفقا پیغام داده بود که فلان کس چرا الحوالی از من نمی پرسد؟ وقتی من به دیدن او رفتم دیدم جمال امامی و فرامرزی از پهلوی ایشان بیرون میآیند . فوراً حساب کار خود کردم ، کنار تخت ایشان که نشستم دیدم ایشان مرا علیه مصدق تحریک میکنند . گفتم ، از این مرد دیگر کاری ساخته نیست ، کارها را شما کردید حالا او انکار میکند تکلیف او را میبایستی معلوم کنید . گفتم آقای کاشانی این فرمایش را نکنید، نفاق در داخل نیاندازید، مردم ایران چشمشان به شما دو نفر دوخته شده ، شما رهبر روحانی این نهضت هستید مصدق رهبر سیاسی این نهضت است ، مصدق کار خرافی نکرده است . دیدم دل پری از مصدق دارد و بدگویی از او میکند . از آن وقت دیگر ارتباط من با آقای کاشانی قطع شد . و او هم از من مأیوس شد .

س - دل پر آقای کاشانی هیچوقت توضیح دادند که چه بود؟ چرا ایشان دلگیری

از مصدق داشتند؟ و همینطور من دلم می‌خواهد که این موضوع را در مورد دکتر بقایی و حسین مکی هم بفرمائید.

ج - بنظر من دو دلیل داشت . يك دليل آن این بود که خودش و پسرهایش در امور اداری مداخله زیاد می‌کردند . توصیه نوشتن و دل مراجعین به دست آوردن ، توصیه ناحق نوشتن ، حتی سوء استفاده کردن در توی کارهای آخوندی زیاد است . هیچ روزی نبود که به هر وزارتخانه چندین نامه ننویسند که غالب آنها غیر عملی و غیر قانونی بودند . وقتی که بنده وزیر فرهنگ بودم و آقای دکتر امیرعلایی وزیر دادگستری جریانی پیش آمد که لازم است به آن اشاره ای بکنم . این جریان قبل از مجلس و در موقع وزارت فرهنگ من بود . ایشان در شمیران بودند تلفن کردند و از مادون فروزیرخواستند که به دیدن او برویم . به من گفت ، شما چرا فرهنگ را اسلامی نمی‌کنید؟ گفتم آقا فرهنگ ما مگر اسلامی نیست ؟ معلمین ما مسلمان ، دانشجویان ما مسلمان هستند ، شرعیات و فقه و اصول اسلامی هم در همه ی مدارس تدریس میشود اما در سهای دیگر مثل جغرافیا و ریاضیات و هندسه و فیزیک و شیمی و اینها که اسلام و غیر اسلام ندارد .

س - قرآن هم تدریس میشد .

ج - قرآن هم تدریس میشد . گفتم ، چرا این مدارس خارجی را نمی‌بندید؟ گفتم کدام ؟ گفت ، این مدرسه ژاندارک ، رازی و امثال اینها را . گفتم آقای کاشانی چرا باید ببندیم ؟ گفت ، اینها مسلمین را اغوا می‌کنند . گفتم آقای کاشانی بنده عرضی خدمتتان دارم . صد سال است که مبلغین مسیحی در داخل کشور ما بوسیله بیمارستان و مدرسه هایشان اقدام میکنند . شما دو مسلمان ایرانی را که مسیحی شده باشند نشان بدهید . ممکن است يك عده ای بیدین شده باشند یا اعتقادات آنهاست شده باشد اما چه کسی در جامعه ی اسلامی می‌آید مسیحی بشود . همانطور که مسیحی بر نمی‌گردد جهود بشود مسلمان هم که مرحله یهودیگری و مسیحیت برای او طی شده است بر نمی‌گردد مسیحی بشود . شما اگر اعتقادات مذهبی مردم راست میدانید بوسائل تبلیغاتی خودتان و با مساجد و بوسیله واعظین خودتان مردم را به راه دین و ایمان هدایت بکنید ، این مدارس فرنگی کاری علیه دین و ایمان ما نمیتوانند بکنند ولی ما از طریق آنها میتوانیم به فرهنگ غرب و مخصوصا به زبانهای آنها آشنا شویم . ایشان از بنده ناراحت شدند . از وزیر دادگستری هم خواست فدائیبانی را که گرفتار شده بودند آزاد کنند و به

او گفت ، به جدم این فدائیان مرامیکشند .

س - به آقای لطفی ؟

ج - نخیر به آقای امیرعلایی ، ایشان دائما مشغول مکاتبه باوزارتخانه ها بودند به وزارت دارایی به وزارت بازرگانی به شهرداری تهران و غیره .
وزرا هم نمیتوانستند به توقعات غیرقانونی ایشان ترتیب اثر بدهند . باینکه مصدق بسیار مایل بود که خاطر ایشان را حفظ کند ولی متأسفانه کاربندی میرسید که قابل تحمل نبود . غیر از خود کاشانی پسرش سید محمد کاشانی و پسر کوچکترش ابوالعالی کاشانی و غیره همه مشغول این نوع کارها بودند . ابوالعالی شاید بیش از هفده هیجده سال آنوقت نداشت و ته ریشی گذاشته بود ، ریشی کرکی که با هفده هیجده سالگی میخواست وکیل مجلس بشود . یکی از دلائل ایشان این بود ولی علت اصلی دیگر راننده مرتبط به سیاست خارجی میدانم . علی التحقیق سازمانی که علیه مصدق بکار افتاد و شروع بکار کرد شبکه وسیع مرتبطی داشت و کاشانی هم مرتبط با آن شبکه بود . بقایی ، مکی ، فرامرزی ، حائری زاده سر لشکر زاهدی ، جمال امامی و کاشانی همه اینها هر کدام از طریق خودشان مرتبط بودند و بعضی دیگر نبودند . اینها همه با هم و جز يك توطئه بودند که بعدها به کودتا انجامید .

س - ولی مسئله این نبود که آیت الله کاشانی آنوقع فکری شبیه بفکر آیت الله خمینی داشت که میخواست آن را تحمیل بکنند و يك حکومت اسلامی مستقر کنند ؟

ج - نخیر ، کاشانی آنوقت میدانست که چنین کاری برای او غیر ممکن است .

س - قرار بود که راجع به مخالفت آقای دکتر بقایی و حسین مکی هم توضیح بفرمائید .

ج - دکتر بقایی به نفاق افکنی اش ادامه میداد مکی در سفرهایی که مصدق به امریکا و لاهه کرد همراه او نبود ، برای اینکه مکی زبان خارجی نمیدانست و در کارهای حقوقی جهانی هم وارد نبود بعلاوه او کارهای مهم سیاسی دیگری در تهران داشت . مصدق در ابتدا به مکی علاقه زیاد داشت ، حرف مکی در پیش او خیلی بیش از حرفهای ماتاثر میکرد . بنده مکرر شاهد بودم در مواردی هر چه مکی میگفت همان عملی میشد . ولی مکی با مذاکراتی که نمیدانم به چه کیفیت با او شده بود

س - بانک جهانی او را دعوت کرده بود .

ج - از مصدق برگشت . یکوقت به کاشانی بدمیگفت که او در انتخابات مداخله

میکنند و این در زمانی بود که بین کاشانی و مصدق اختلافی نبود بعدیو اش یو اش دیدیم که او آن عشق و شوق و هیجان را که درباره ی مصدق و درباره ی این نهضت داشت از دست داده است . از امریکا او را دعوت کردند که به آن کشور برود . او به امریکا رفت و اصغر پارسا را هم که از نمایندگان مجلس و جزو فراقسیون ما و جزو رفقای جبهه ملی بود با خودش برد ، برای اینکه از لحاظ زبان به او کمک بکند ، در مدتی که او در غیبت بود سروصدای اختلافات بالا گرفت . میراشرافی ، قنات آبادی ، بقایی ، حائری زاده ، مشار اینها شروع به کارشکنی هایی کردند . وقتی که مکی برگشت بطور خصوصی با او صحبت کردم و گفتم که وضعیت اینطور است . بمن گفت ، خلاصه اش من نه باشما هستم و نه با آنها . گفتم این که نمیشود ، برای چه ؟ بمن گفت ، والله به بچه های ما هم رحم نمیکنند و همه ی ما را از بین میبرند و وضع خیلی خطرناک است . من تعجب کردم . بهر حال او مدتی دوپهلو عمل میکرد و جزو مخالفین بود ولی مخالفتش را زیاد بروز نمیداد کارگردانی مخالفت با بقایی و میراشرافی و حائری زاده و سیدقنات آبادی و امثال اینها بود .

س - آقای مکی روشن کردند که منظورشان چه قدرتی بوده وقتی که گفتند به بچه های ما هم رحم نخواهند کرد .

ج - بنظر من قدرت خارجی و شاه با هم . مصدق در این مدت به کارش میپرداخت و از اختیاراتی که گرفته بود استفاده میکرد و واقعه هم اینست که اصلاحات مؤثری کرد . عمده قوانین ایران را تغییر داد و تصحیح کرد و املاک شاهی را به دولت برگرداند که البته موجب غضب و نارضایی شاه شد . مجموعه ی مقررات اصلاحی که مصدق وضع کرده است خودش يك كتابچه بزرگ است . از جمله برای اولین بار در ایران قواعدی به نفع توده ی کشاورزان و اصلاح سازمانهای روستایی مقرر داشت . در اداره مصدق درستی و پاکدامنی بود . در زمان او با همه ی مضیقه مالی که داشتیم بطوریکه میدانید توازنی در واردات و صادرات ایران حاصل شد . حتی برای اولین بار صادرات ایران بر واردات فزونی گرفت . در عین اینکه ما واقعا برای پول و برای ارزهای خارجی فوق العاده در مضیقه بودیم .

س - آنوقت آقای محمودنریمان وزیر دارایی بودند .

ج - بله مدتی محمودنریمان بود . ارز عمده ای که در اختیار ما قرار میگرفت همان بود که اصل چهار امریکا میداد و آنهم با قطره چکان که در این اواخر به بیست میلیون دلار رسیده

بود.

بعد از اینکه مازدیوان لاهه برگشتیم پیشنهاد تازه ای از طرف ترومن و چرچیل در تابستان ۱۳۳۱ به مصدق رسید که بر حسب ظاهر نوشته بودند که ملی شدن مورد قبول آنهاست و دولت امریکا حاضر است ده میلیون دلار فوراً در اختیار ایران بگذارد و دولت ایران قبول کند که از یک طرف مسئله غرامت به دیوان دادگستری بین المللی احاله شود و از طرف دیگر به شرکت نفت انگلیس اختیار بدهد که اداره امور فروش نفت را بعهده داشته باشد. دکتر مصدق این پیشنهادها را برای مطالعه ی من که آنوقت به سبب کسالت در یک ده ییلاقی استراحت میکردم فرستاد و از من هم دعوت کرد که بدیدن او بروم. من بدیدن او رفتم و در آن خصوص مذاکره کردیم. ایشان گفتند، ببینید این آقایان بعد از مدتی چه چیزی برای ما فرستادند. بنابراین ما مملکت را باید به ده میلیون دلار بفروشیم و اختیار خود را به دست شرکت نفت انگلیس بدهیم. دکتر مصدق جواب رده به آن پیشنهاد دادند و از همان زمان بود که با دولت انگلیس قطع رابطه سیاسی کردند. در مورد این قطع رابطه باید بگویم که بنده با آن مخالف بودم. ما در سال پیش کنسولگری های انگلیس ها را بسته بودیم و دلائل بزرگ برای آن داشیم اسناد خیلی مهمی بدست آوردیم از وزارت خارجه و جاهای دیگر که آنها را تکثیر کردیم و اغلب دوستان ما یک نسخه از آنرا داشتند. از جمله خود بنده هم داشتم که از مداخلات کنسولهای آنها در دوره های مختلف، در امور اداری و شخصی و مداخلات سفارت انگلیس در انتصابات وزرا و مأمورین ادارات حکایت میکردند کنسولخانه های انگلیس در شهرستانها هر کدام یک قدرت سیاسی بودند که در امور محلی مداخله میکردند و با اشخاص بندوبست داشتند و متنفذین محلی را تحت حمایت خود قرار داده بودند، قدرتهای سیاسی که فعالیتشان از حدود وظایف کنسولی مطابق اصول بین المللی خارج بود. بنابراین بستن آن کنسول خانه های امر لازم و غیر قابل ایراد بود. ولی تعطیل روابط سیاسی با انگلستان در این موقع کار مصلحت آمیزی نبود. عملی بود بیشتر ناشی از عصبانیت و بیشتر هم موجب جری شدن انگلیسی ها شد در ادامه دادن به فعالیتهای مخفی و محرمانه برای برانداختن مصدق بوسیله ی ایادیش در دربار و در مجلس و در داخل مملکت.

س - شما از آن جلسه ای که تصمیم به قطع رابطه گرفته شد چه خاطره ای دارید آقای دکتر سنجابی؟

ج - بنده در آن جلسه بنوادم . ولی بعدا خدمت آقای دکتر مصدق گفتم که بنظر من این عمل کار مؤثر و مفیدی نبوده . یعنی جلوی عملیات تحریک آمیز و خصوصت انگلیس هارائمی گیر دبلکه وسیله به دست آنها میدهد که بیشتر خصوصتشان را در زیر پرده انجام بدهند . بدین ترتیب وضع مابه اینجا رسیده بود که روابطمان با امریکا دیگر صمیمانه و امیدبخش نبود و از طرف دیگر با انگلیس ها هم قطع رابطه کرده بودیم ، شاه هم که سیاستهای خارجی را علیه ما میدید موضع جدی علیه مصدق گرفته بود و تحریکات آنها مرتبا ادامه داشت . مصدق تصمیم گرفت بوسیله ی اعلامیه ای کار شکنیهایی که نسبت به حکومت او میشود آشکارا به ملت ایران اعلام بدارد و کناره گیری کند . شاه که از این موضوع خیردار شد از واکنش و تظاهرات مردم وحشت پیدا کرد و بلافاصله از دربار تلفن به فراکسیون مادر مجلس کردند و از ما خواستند که نمایندگانی به دربار بفرستیم که با آنها در این موضوع صحبت کنیم . از طرف فراکسیون مادکتر معظمی ، دکتر شایگان ، اصغر پارسا و بنده انتخاب شدیم ، آیا افراد دیگری هم بودند یا خیر حالا یادم نیست ، و به دربار رفتیم . وقتی به دربار رفتیم دیدیم مخاطبین ما آقایان حسین علا وزیر دربار و وحشمت الدوله و الاتبار هستند . آنها به ما گفتند ، اعلیحضرت میفرمایند من آنچه را که همراهی بوده با آقای دکتر مصدق کرده ام و هیچ مخالفتی هم در کار او نداشته ام بنابراین علت اینکه میخواهند کناره گیری و اعلام به مردم بکنند چیست ؟ ما هم گفتیم که آقای دکتر مصدق میگوید اعلیحضرت با مخالفین ایشان ارتباط دارند و مخالفین را تقویت میکنند و بنابراین چون با این ترتیب کاری از پیش نمرود ناگزیر به کناره گیری هستند .

س - معذرت میخواهم این ملاقات قبل از نهم اسفند بود؟

ج - بلی قبل از نهم اسفند بود . آن روز مذاکرات ما ادامه یافت و نگذاشتند ما برویم و نهار هم برای ما آوردند مخصوصا والاتبار بمن خطاب کرد و گفت ، آقای دکتر سنجابی اعلیحضرت میل دارند نظر شمارا بدانند . بنده هم همان مطالب را تکرار و اضافه کردم که همه ی ما علاقمند به شاه هستیم و میخواهیم شاه را حفظ بکنیم و شاه محترم باشد ولی از طرفی هم این نهضت ملی ایران که آقای دکتر مصدق رهبرش هست نباید شکست بخورد و شاه باید به این نهضت کمک بکند و این برفع اعلیحضرت و محبوبیت ایشان است . آنها تیکه در خدمت ایشان طور دیگری صحبت میکنند اگر خیانت نکنند لااقل مشاورین بدی هستند . بعد آقایان

علاوالاتبار گفتند خیر شمارائی گذاریم بروید تا این کار امروز تمام بشود. بعد از ناهار خود شاه هم پائین پیش ما آمدند و نشستند و خودشان شروع به صحبت کردند، که دکتر مصدق خواهرم رامزاحم تشخیص داد او را از مملکت خارج کردم، گفتند با مخالفین ایشان رابطه دارم و آنها به دیدن من می آیند من قطع رابطه با آنها کردم، دیگر چه مانده است؟ چه جور کمکی باید بکنم؟ بعدوالاتبار به ایشان گفتند اعلیحضرت شما تشریف ببرید این آقایان همه علاقمند به حفظ سلطنت هستند ما با آنها صحبت میکنیم و بالاخره نظر را حضورتان عرض میکنیم، شاه مجدداً به دفتر خودشان رفتند، ضمن صحبتها در حدود ساعت سه یا چهار بعد از ظهر بود دیدیم که آقای دکتر مصباح زاده وارد همان اتاق شد و دکتر معظمی را صدا زد و آهسته با او صحبتهایی کرد، دکتر معظمی پیش من آمد و آهسته گفت، دکتر مصباح زاده میگوید که چه اشکال دارد که شاه برای دوسه ماهی بعنوان معالجه به خارج از ایران برود که خیال مصدق راحت بشود.

س - دکتر عبدالله معظمی .

ج - بلی دکتر عبدالله معظمی از قول دکتر مصباح زاده گفت . بعد یواش یواش خود آقایان والاتبار و حسین علا هم این پیشنهاد را مطرح کردند . ما به آنها جواب دادیم که باید این مطلب را به آقای دکتر مصدق بگوئیم . از همانجا نزد آقای دکتر مصدق رفتیم و گزارش دادیم که اینها برای اینکه تأمین خاطری برای شما حاصل شود میگویند که خوب است اعلیحضرت مدتی به مسافرت بروند . گفت ، من حرف شما را قبول ندارم ، خود آقای علا و الاتبار باید از طرف شاه بیایند و این حرف را بمن بگویند . ما تلفن به آن آقایان کردیم و نظر دکتر مصدق را گفتیم . هر دوی آنها بلافاصله نزد آقای دکتر مصدق آمدند و با ایشان خلوت کردند و بعد از خلوت بیرون آمدند و گفتند، ترتیب کارها داده شد خیال شما راحت باشد . اینکه موضوع خروج شاه از مملکت برای روزنهم اسفند از جانب ما مطرح شده و پافشاری و اصراری از ناحیه دکتر مصدق بوده باشد مطلقاً دروغ است . این پیشنهاد از ناحیه خود آنها بود و آنها فکر کرده بودند که زمینه ی عمل را به این ترتیب فراهم بکنند و مصدق را راضی و ساکت بکنند و بعد بازی در بیاورند . ما هم آن روز از منزل دکتر مصدق به مجلس برگشتیم و جریان را به رفقای فراکسیونمان گزارش دادیم ولی بنا بر قراری که با آقایان درباری گذاشته شد موضوع رفتن شاه را مسکوت گذاشتیم تا روزنهم اسفند رسید . در صبح روزنهم اسفند یکدفعه

دیدیم که در تالار مجلس هیاهوی برپا شد. بقایای شروع به صحبت کرد، فرامرزی شروع به صحبت کرد، جلسه خصوصی تشکیل شد و در آنجا فرامرزی به رفقای خود گفت، آقایان اینجانشستن فایده ای ندارد همه به دربار برویم.

آنها از مجلس به دربار رفتند و آن قضیه ی نهم رخ داد که از جریان آن خبر دارید. بطوریکه میدانید پیش از این تاریخ انتخابات جدید امریکا صورت گرفته و آیزنهاور رئیس جمهور امریکا شده بود. در واقع همانطور که در سفر پیش ماهه امریکا با انتخابات جدید انگلستان نخست وزیر شدن چرچیل موضع جهانی عوض شده بود، ایندفعه نیز باشکست دموکرات ها و بر سر کار آمدن جمهور یخواهان و آیزنهاور و با داشتن وزیر خارجه ای مثل فاستر دالاس و رئیس سازمان امنیتی مثل الن دالاس بکلی وضع دگرگون شده بود. مصدق در همان موقعی که هنوز آیزنهاور متصدی ریاست جمهوری نشده ولی انتخاب شده بود، نامه دوستانه و مہیجی به ایشان نوشتند ولی او به این نامه جواب نداد. س - معذرت میخواهم، قبل از اینکه برسیم به اینجامن میخواستم از شما پرسیم که شما از روزنهم اسفند چه خاطراتی دارید؟

ج - عرض کنم روزنهم اسفند مادر مجلس بودیم و خبر از هیاهو و جنجالی که در پیرامون دربار شده بودند داشتیم. قرار بود که شاه آنروز حرکت کند. بخاطر دارم که یکروز پیش ساعت چهار یا پنج بعد از ظهر من به دیدن دکتر مصدق رفته بودم. وقتی که پائین میآمدم دیدم که آقای حسین علا از داخل حیاط دکتر مصدق به دیدن مصدق میرود. به ایشان گفتم که خیلی میل داشتم اعلیحضرت راز یارت بکنم. گفت، شما اگر میخواستید ببینید زودتر میخواستید بگوئید چون فردا صبح ایشان میروند. بنده این کلام را که فردا ایشان میروند از حسین علا شنیدم و الا در آن روز مذاکره قرار بر سر مسافرت شاه بود.

ولی تاریخ آن معلوم نشده بود. صبح روزنهم اسفند بطوریکه گفتم مادر مجلس بودیم که هیاهوی و کلای مخالف شروع شد و وعده ای از آنها بطرف دربار رفتند. دکتر مصدق برای بدرقه و حرکت دادن شاه به دربار رفته بود که جنجال و هیاهوی طرفداران و تحریک شده های آقای بیبانی و آقای کاشانی و چاقو کشان و چماق داران آنها در کاخ شروع شده بود و شعار علیه دکتر مصدق میدادند و فریاد میزدند که ما نمیگذاریم شاه حرکت بکند. و کلای طرفدار شاه هم آنجا جمع شده و آن مردم را به ابراز احساسات به نفع شاه تہیج میکردند. شاه هم به آنها گفته بود، حالا که شما نمیخواهید من بروم

من نخواهم رفت .

س - شما آنروز در دربار بودید؟

ج - نخیر من در دربار نبودم ، من و رفقای دیگر در مجلس بودیم . مصدق در آنجا متوجه خطرناک بودن اوضاع میشود . آن کاخ در بزرگی دارد که آمد و شد معمولی از آنجا است ولی در داخل حیاط در قسمت بالای در خروجی دیگری هم نیز داشته است . مصدق که خواسته بود از در بزرگ بیرون برود یک نفر از کارکنان کاخ به او گفته بود ، آقای نخست وزیر اینجا خطرناک است ، شما بفرمائید از در بالا بروید . اینکه در مطبوعات خارج نوشته اند که ایشان از روی دیوار فرار کرده است مطلقا دروغ است . ایشان از در دیگر کاخ خارج میشوند که تقریباً روی در خانه خود او بود و از آنجا بمنزل خودشان و از منزل مستقیماً به ستاد ارتش میروند و از ستاد ارتش به مجلس میآیند . مابعد از ظهر هنوز در مجلس بودیم که ایشان به مجلس آمدند و جریان را گفتند . وکلای مجلس طرفدار ایشان شروع به دفاع و پشتیبانی از ایشان کردند . بین الله بنده باید بگویم نطقی که آنروز دکتر معظمی کرد از خاطر هیچکس فراموش نمیشود . معظمی گفت ، جناب آقای دکتر مصدق این نهضتی که شروع شده است یا پاینده پیروزی برسد یا به مرگ همه ی ما خاتمه یابد . همه ی این ملت و اکثریت این مجلس پشتیبان شما هستند ، شما بایستید و ما هم پشت سر شما خواهیم ایستاد . بعد گفت ، روزهای مرگ و حیات برای ملت ما هست در آن روزهاست که مردان میتوانند مردانگی و شخصیت خود را نشان بدهند برای ما امروزیکی از آن روزهاست . این نطق در افراد خیلی مؤثر شد و مخالفین جرات دم زدن نیافتند . مکی رفت و در گوش دکتر مصدق حرف زد . بنظرم به او گفت که مصلحت این است که شما برگردید .

س - برگردننده کجا؟

ج - بنظرم برگشتننده ستاد ارتش و از آنجا هم در منزل خود کار و قدرت حکومت را در دست گرفتند و مجلس را ساکت کردند و بصورت ظاهر غائله خوابیدند . ولی کانون فساد و تحریک در پشت پرده و پنهانی مشتعل و روشن بود . پیش آمدی که در همان ایام اتفاق افتاد و لطمه روحی بزرگی بر مصدق وارد کرد و دیدن و قتل افشارطوس رئیس شهربانی مصدق بود . در همان روزها سر لشکر زاهدی هم که در کابینه اول مصدق عضویت داشت و در جریان انتخابات دوره ی شانزدهم به جبهه ملی خیلی کمک کرد و در مقابل رزم آرا ایستاد حالا جزو مخالفین سرسخت مصدق شده و در مجلس تحصن

اختیار کرده بود. موقعی که او در تحسن بود هر روز بقایای و حائری زاده و مکی و دیگران
 بدیدن او میرفتند و صحبت میکردند و او هم با ایادی خارجی اش ارتباط داشت. همان
 ایادی او باعث توطئه‌ی راجع به افشارطوس شدند در حالیکه قرار ملاقات محرمانه شبانه
 ای به عنوان خدمتگزاری به مصدق با اومی گذارند و او را شبانه میگیرند و آمپول بی‌هوشی
 میزنند و به محلی مخفی در کوه‌های شمیران میبرند و بعد از یکی دو روز او را به آن کیفیت
 فجیع میکشند همه‌ی توطئه‌گران این جنایت فجیع کشف و دستگیر شدند. آنها علی
 التحقیق با دکتر بقایی و سرلشکر زاهدی ارتباط داشتند. بقایی برای اینکه اتهام خودش
 را لوٹ کند موضوع شکنجه دادن به این متهمین را پیراهن عثمان قرار داد و در مجلس
 و روزنامه اش شروع به هوچی‌گری کرد. بنده در ضمن یک جلسه‌ی سخنرانی
 در مجلس خطاب به او گفتم اگر شما آقای دکتر بقایی برای ما ثابت بکنید که در این جریان
 شرکت و یا اطلاع نداشته اید و یا ثابت کنید که این افراد در این خیانت شرکت نداشته
 و یا بر آنها شکنجه وارد شده من در این مجلس تعهد میکنم که باشما همراهی بکنم
 و همانطور که امیل زولا در قضیه دریفوس دفاع کرد من هم بهمان ترتیب مدافع
 شما و آنها بشوم. این حرف من بهانه‌ای در دست آنها شد که به من
 بدو ناسزا بگویند و مرا امیل زولای وطنی بخوانند و از این جور حرف‌ها توهمین‌ها، جریان
 مخالفت‌ها و خرابکاری‌ها علیه مصدق روز بروز شدت بیشتری پیدا میکرد. در این وقت
 زهری نماینده‌ی مجلس هم که از رفقای دکتر بقایی بود علیه مصدق صورت
 استیضاحی مطرح کرد. در همین اوان دوره‌ی هیئت رئیسه مجلس هم خاتمه یافته
 بود و می‌بایستی هیئت رئیسه جدید را انتخاب کنیم. فراکسیون مابانهایت دقت
 و هوشیاری شروع بکار کرد که با هر که توانستیم از نمایندگان میانه رو مرتبط شدیم.
 مثلا بنده خودم نماینده قم تولیت و نماینده ملایر ملک مدنی را دیدم و آنها را حاضر کردیم
 که به هیئت رئیسه‌ی مورد توافق ما رأی بدهند، دکتر معظمی را نامزد ریاست مجلس
 کردیم. معظمی شایسته‌ترین فرد ما بود. مردی جامع، جالب، جاذب، خوش
 بیان و مؤثر در انجمن‌ها و مؤثر در مجلس‌ها برای اتخاذ رأی و مشورت که غالباً نظریه
 او مورد توجه عموم قرار میگرفت بهمین دلیل در میان رفقای ما محبوبیت داشت، سابقه
 ‌ی نمایندگی او هم زیادتر از همه بود. ما او را علیه کاشانی که نامزد مخالفین و رئیس دوره
 ‌ی پیش بود نامزد کردیم و با اکثریت نمایانی کاشانی را شکست دادیم و معظمی به ریاست
 مجلس انتخاب شد که این خود پیروزی بزرگی بود. دونایب رئیس و رئیس کارپردازی

ومنشی های مجلس نیز باتوافق مانتخاب شدند. در این انتخابات يك پست باقی ماند و آن پست ناظر و نماینده مجلس در بانک ملی بود که یکی از اعضای فراکسیون مابنام آقای کهیدان سمت راداشت . این موضوعی بود که مخالفین مابه آن علاقمند بودند و ماز آن غافل . دکتر مصدق برای مخارج جاری مملکت که مالیاتها غیر کافی و پرداخت حقوق سنگین کارگران و کارمندان بیکار شده ی شرکت نفت هم بر آن اضافه شده بود و بطور مخفی و محرمانه با اختیارات قانونی که داشته چند صد میلیون تومان اسکناس اضافی چاپ و منتشر کرده بود. ولی در آن زمان به پول در گردش چنان احتیاج بود که این افزایش اسکناسها تأثیری در افزایش قیمت ها نکرده بود. مصدق هم ، خدا شاهد است ، در این باره هیچوقت بما و یا لاقبل به شخص من صحبتی نکرده و تذکر نداده بود که چنین اقدامی شده و انتخاب نماینده مجلس ناظر بر اسکناس در این موقع مهم و مؤثر است و مادرا انتخاب او بکلی غافل بودیم .

س - معذرت میخواهم من این جادو سؤال دارم . یکی اینکه چطور میشود اسکناس چاپ کرد و برای مخارج دولت استفاده کرد و در عین حال آن چاپ اسکناس بکلی تأثیری روی تورم نداشته باشد .

ج - علت اینکه نداشت این بود که احتیاج به پول در گردش زیاد بود و افزایش مقدار اسکناسها حتی به آن اندازه ای که احتیاجات را بر آورده بکنند نبود . این اسکناس ها را بر تریبی بود چاپ کرده بودند ، در حدود سیصد میلیون تومان که تأثیری در وضع قیمتها نداشت . دوران دکتر مصدق بطور کلی دوران ارزانی بود چون درآمد و قوه ی خرید مردم کم بود .

س - شاید دکتر مصدق میخواست که این آشکار نشود بخاطر اینکه آن تأثیر روانی را که ممکن بود روی مردم بگذارد مانع شود .

ج - بله به همین دلیل نخواست و با غالب ما ، لاقبل باینده که یکی از نزدیکان دائم ایشان بودم و تقریباً هفته ای سه چهار روز خدمت ایشان میرسیدم ، در این باره صحبتی نکرد .

در رأی ای که راجع به ناظر مجلس در بانک ملی گرفته شده مان کهید که نمایندگی سابق راداشت مجددا نامزد فراکسیون مابود . ولی چون او يك تاجر سرمایه دار بود بعضی از رفقای ما نظر خوبی با او نداشتند . در رأی متأسفانه بعضی از اعضای فراکسیون خود ما مثل مهندس رضوی و افراد دیگر بجای اینکه به کهید رأی بدهند به حسین مکی

رای دادند. حسین مکی با سابقه‌ی مبارزاتش و با سر باز فداکار بودنش و نماینده اول مجلس بودنش، که بنده به او میگفتم، تو بر کرسی مؤتمن الملک تکیه زده ای بایستی قدر این کرسی را بدانی. مردم تهران با صد هزار رأی شما را به این نهضت بسته اند، شما چطور میتوانید از این نهضت خود را جدا کنید؟ ولی متأسفانه او هوس دیگری داشت. توطئه انتخاب مکی باتبانی خود او به این نیت صورت گرفته بود که او به بانک ملی برود و رسیدگی کند و آنرا وسیله‌ی هیاهوی دیگری علیه مصدق قرار بدهند. همینکه مکی انتخاب شد در همان روز که روز پنجشنبه ای بود بنده نیم بعد از ظهر که از مجلس بیرون آمدم مستقیماً رفتم بدیدن مصدق. او را در حال عصبانیت و آشفتگی مطلق دیدم. من گفتم، آقا ما باید این مجلس را ببندیم. گفتم چطور ببندیم؟ گفتم، این مجلس مخالف ما است و نمی گذارد که ما کار بکنیم، ما آن را بایستی با رأی عامه ببندیم. بنده گفتم جناب دکتر من با این نظر مخالف هستم. شما امروز از جهت انتخاب آقای مکی ناراحت هستید و ایرادتان تا حد زیادی متوجه خود جناب عالی است. چون اگر شما به ما گفته بودید که این يك موضوع حساس سیاسی است ما در انتخابات هیئت رئیسه که تمام اعضا آنرا برده بودیم انتخاب نماینده‌ی بانک هم کار آسانی بود. ما به جای که به مثلاً می‌آمدیم نریمان را یا حسیبی را نامزد میکردیم و محققاً صف آرای درست هم میکردیم و میبردیم. متأسفانه جناب عالی در این باره به بنده چیزی نگفتید شاید به رفقای دیگر هم نفرموده بودید. بهر حال اگر اجازه میفرمائید بنده شب فکر میکنم و جناب عالی هم بعد از ظهر امروز با رفقای دیگر که خدمتان می‌ایند مشورت بکنید من فردا صبح دوباره می‌آیم و نظریات خودم را عرض میکنم. گفتم، فردا صبح زود اول وقت بیائید. فردا ما اعضای فراکسیون همه در منزل اصغر پارسا در کرج مهمان بودیم. بنده صبح اول وقت منزل مصدق رفتم. خیلی میل دارم این مطلب را با دقت بیان کنم.

س - تنها میکنم.

ج - بله رفتم آنجا و تنها خدمت ایشان رسیدم و گفتم جناب دکتر من فکرهایم را کردم و در این موضوع با دلیل میخواهم خدمتان صحبت کنم. من بایستن مجلس مخالفم و دلایلم را هم مفصلاً خدمتان عرض میکنم. گفتم هر حکومت را معمولاً سه قدرت حفظ میکند. اول قدرت زور است، دیگر افکار عمومی مردم است و سوم هم قدرت قانونی است. اما زور که نیروی نظامی باشد متأسفانه شما ندارید و ارتش با شما نیست. اینها کثراً باشاه هستند. اما افکار عمومی را شما دارید ولی افکار عمومی

امروز با افکار عمومی دو سال پیش تفاوت دارد. این افکار عمومی زیاد مورد استفاده قرار گرفته و خیلی خسارت و آسیب بر آن وارد آمده است. اختلافات در میان ما افتاده، دوسه سال بیشتر است که مسئله نفت حل نشده، بین شما و شاه اختلاف بروز کرده، توده ای هائی و قدرت گرفته اند همه ی اینها باعث تشویش مردم شده است.

با وجود این شما باز اکثریت افکار مردم را دارید. افکار عمومی و هیجان عمومی برای بر سر کار آوردن حکومت بسیار مؤثر است ولی برای مراقبت و نگاهداری مستمر آن زیاد مؤثر و کارآمد نیست. حالا اگر قدرت را کنار بگذاریم و افکار عمومی را هم فعلا کنار بگذاریم میماند قدرت قانونی. قدرت قانونی برای آوردن حکومت و حفظ آن در نظام مشروطیت از دو عنصر مرکب است. یکی مجلس و دیگری شاه. اما شاه باشما مخالف است. بنابراین تنها مجلس میماند، شما در این مجلس اکنون اکثریت دارید خودتان مکرر گفته اید، اگر فقط يك رأی اضافه بر نصف داشته باشید بر سر کار و خدمت میمانید من به شما قول میدهم از این هشتاد نفر لا اقل شما پنجاه رأی دارید. گفت، شما از کجا میدانید؟ گفتم دلیل ریاضی ندارم ولی با شناسایی که من از وکلای مجلس دارم شما اکثریت کافی دارید. گفت، نخیر، قاین مجلس ما را خواهد زد.

گفتم آقای دکتر، شما الان تحت استیضاح هستید بگذارید امثال زهری و بقایی که مردم آنها را شناخته اند استیضاح بکنند مسلما اکثریت مجلس به شمار آید اعتماد خواهد داد از آن پس تعطیلات تابستانی مجلس برای دوسه ماهی پیش میآید. ما که اکثریت هستیم میتوانیم به عناوینی تعطیلات را يك ماه دوماه یا بیشتر کش بدهیم و به مجلس نرویم.

دوسه ماهی که بگذرد دوره ی قانونی عمر این مجلس به پایان میرسد آنوقت تمام آن وکلای مجلس که امروزه باشما باطنا مخالف هستند میآیند و روی زانوی شما میافتند برای اینکه بتوانند دوباره انتخاب بشوند. شما مجلس را نبندید که بضرر شما است. بعد گفتم آقامن يك عرض اضافی دارم. اگر شما مجلس را به بندید در غیاب آن ممکن است باد و وضع مواجه بشوید. یکی اینکه فرمان عزل شما از طرف شاه صادر بشود دیگر اینکه بایك کودتا مواجه بشوید آنوقت چه میکنید؟ گفت، شاه فرمان عزل را نمی تواند بدهد و بر فرض هم بدهد ما به او گوش نمیدهیم. اما امکان کودتا قدرت حکومت در دست ما است و خودمان از آن جلوگیری میکنیم.

س - مطابق با قانون اساسی مادر غیاب مجلسین شاه حق صدور فرمان عزل نخست وزیر را دارد، مگر اینطور نیست؟

ج - دارد .

س - چطور دکتر مصدق متوجه این موضوع نبود؟

ج - مصدق میگفت که چون مجلس بمن رأی داده و چون ملت پشتیبان من است و درسی تیر سال پیش باقیام مردم بر سر کار آمده ام شاه نمیتواند فرمان عزل بدهد . خلاصه ایشان از بحث طولانی من ناراحت شد و من خدمت ایشان عرض کردم شما هر کاری بکنید ما از پشتیبانی شما دست نمیکشیم ولی در مقابل وجدانم خود را مسئول دیدم که آنچه را مفید بحال مملکت و شما میدانم خدمتان عرض کنم و دیگر عرضی ندارم مرحمت زیاد ، از آنجا رفتم به مهمانی کرج منزل اصغر پارسا ، رفقای دیگر فراکسیون همه بودند . نهار خوردند گفتیم بخوریم که این نهار وداع است برای اینکه دکتر مصدق اعلام رفراندوم کرده بودند و بعد نیز آن رفراندوم انجام گرفت و ایشان اکثریت قاطع آرا مردم را به دست آوردند و مجلس را بستند . اندک مدتی پس از رفراندوم یک شب در حدود نیم ساعت بعد از نیمه شب بود که منزل ما زنگ زد . تلفن را برداشتم یکی از افراد خانواده ما که افسر است ، تلفن کرد و گفت ، شما چرا منزل مانده اید ؟ گفتم موضوع چیست ؟ گفت ، امشب کودتا صورت میگیرد .

س - تاریخ آنشب یادتان هست آقای دکتر؟

ج - شب روز ۲۴ مرداد بود .

س - شب قبل از کودتا .

ج - شب کودتا ، درست همان شب . بعد گفتم ، همین الان هم صدای خودروها و صدای تانک ها میآید که از خیابان دارند عبور میکنند ، شما منزل نمانید . بنده فوراً گوشی را برداشتم که به دکتر مصدق تلفن کنم دیدم تلفن معمولی ایشان کار نمیکند . تلفن خصوصی دیگری داشت که نمره ی آن را هم به ماداده بود . آن شماره را گرفتم و تلفن کردم . دکتر مصدق گفت ، بله این آقایان آمدند و یک حکمی برای ما آوردند و کارهایی کرده اند شما فردا صبح اول وقت اینجا بیایید که ببینیم چکار باید بکنیم .

س - این همان شب بیست و پنج مرداد است . شب دستگیری حسین فاطمی و مهندس حق شناس ؟

ج - بلی همان شب است . تلفنی هم به تیمسار ریاحی رئیس ستاد ارتش کردم و از جریان پرسیدم . گفت ، بله تظاهری بود در هم شکسته شد و متفرق شدند .

فردا صبح اول وقت رفتیم خدمت دکتر مصدق . وقتی که از پله ها میخواستیم بالا بروم دیدم دکتر فاطمی بایقه بازو بدون کراوات پائین میآید و علنی به دربار فحش میدهد، فحش های خیلی رکیک و میگویم ، من باشما دشمنی کردم زن من باشما چکار کرده است . و از این قبیل حرفها .

س - صحبت دکتر فاطمی را میفرمودید که گفته بود اگر من بد کردم زن من چه کرده بود .

ج - بله ، بعد معلوم شد که جهانگیر حق شناس وزیرك زاده را هم دستگیر کرده بودند آنها با تیمسار ریاحی رئیس ستاد ارتش در يك منزل بوده اند ولی ریاحی آن شب بر سر کارش بود . همان شب قرار بود بمنزل ماها هم بیایند و همه ی ماها را دستگیر کنند .
س - این کارها را همان افسران گارد شاهنشاهی میکردند .

ج - بله افسران گارد شاهنشاهی قرار بوده بکنند ولی بعد از آن که سرهنگ نعمت اله نصیری را که يك مرد ترسو و بی عرضه و ناقابل بود همان مستحفظین دم در خانه ی مصدق میگیرند و خلع سلاح میکنند و سرتیپ ریاحی هم در محل ستادش اقداماتی میکند آن توطئه کودتاختی میشود .

بله چند روزی قبل از این واقعه بود که به سبب تشدید درگیریها و اختلافات و به عنوان پشتیبانی از مصدق احزاب وابسته به جبهه ملی ، نمیدانم شاید خودتان هم بودید و خاطرتان باشد، تظاهراتی بنفع دکتر مصدق کردیم یعنی حزب ایران بود، حزب نیروی سوم بود، حزب پان ایرانیست بود و غیره که حاضر نبودیم حزب توده در تظاهرات مشارکت کند . در آن روز جمعیت بالنسبه قابل توجهی براه افتاد و تظاهراتی کرد ولی روز بعد هم حزب توده براه افتاد و تظاهرات آنها هم بسیار عظیمتر و چشمگیر تر بود .

س - این برای نهم اسفند نبود؟

ج - درست روز و مناسب آن بخاطر من نیست .

س - آن تظاهراتی که شما میفرمائید برای روز سالگرد ۳۰ تیر بود که حزب توده تظاهرات عظیمی کرد . برای روز ۹ اسفند نکرد روز ۹ اسفند حزب توده هیچ نوع تظاهراتی نکرده بود .

ج - نخیر، بعد از آن قضایا بود .

س - بعد از آن قضایا هم حزب توده تظاهراتی نکرد؟

ج - بهر حال دریکی از این تظاهرات عظیمی که آنها کردند بنظر من در همان ایام بود .
 س - این سالگرد ۳۰ تیر بود . ۳۰ تیر ۱۳۳۲ ؟

ج - بله ، روز سالگرد ۳۰ تیر بود که آن تظاهرات صورت گرفت و مرحوم خلیل ملکی آمد و نگرانی خودش را به من اظهار کرد . گفت ، آقای گرچه برای ماباق مانده ، توده ای ها امروز آبروی ما بردند ، این آقای دکتر مصدق میخواهد با ما چه کار کند . من رفتم با آقای دکتر مصدق صحبت کردم . گفتم آقای رفقای جبهه ملی و جمعی از دوستان بازاری ما خیلی از جهت توده ای ها و کارشکنی آنها ناراحت هستند اگر اجازه بفرمائید عده ای از آنها خدمت شما بیایند و مطالبشان را بگویند . گفت ، بیایند . بنده هم آمدم خلیل ملکی و داریوش فروهر و مرحوم شمشیری و یکنفر از حزب ایران و یکی دو نفر از بازارها جمعاً هفت هشت نفر را با خودم نزد دکتر مصدق بردم . خلیل ملکی آنجا تندی صحبت کرد . گفت ، آقای مردمی که از شما دفاع میکنند همین ها هستند . کم هستند یا زیاد هستند همین ها هستند . چه دلیلی دارد که شما قدرت توده را این همه برخ ملت میکشید و این مردم را متوحش میکنید . حرف او خیلی رک و تند بود . مصدق گفت ، چه کارشان بکنم ؟ خوب آنها هم تظاهر میکنند . ملکی گفت ، جای آنها توی خیابانها نیست . جای آنها باید در زندان باشد ، مصدق گفت ، میفرمائید آنها را زندانی بکنند کی باید بکنند ، باید قانون و داد گستری بکنند . بعد گفت ، من به این آقای دکتر سنجابی چندین بار است که میگویم آقایان وزیر داد گستری بشوایشان قبول نمیکند . شما به ایشان بگوئید بیایند و وزیر داد گستری بشوید و همین مبارزه را با آنها بکنند . بنده خطاب به ایشان عرض کردم جناب دکتر به قول معروف ماهی را که نمیکشند بگیرند از دمش میگیرند . مبارزه با توده بوسیله داد گستری صورت نمیگیرد و بنده هم حاضر برای وزارت نیستم . آقایان که صحبتهایشان کردند دور رفتند . بنده خواستم بروم مصدق گفت ، نروید بمانید . من نشستم و او از درد دلجویی برآمد و گفت ، ناراحت شدید که من این حرف را زدم من نخواستم شما را ناراحت بکنم . گفتم نه آقای دوستان من ، رفقای من ناراحتیایی برای خاطر شما ندارند و شما کار را کوچک میکنید به اینکه وزیر داد گستری این کار را بکنند . مبارزه با حزب توده کار وزیر داد گستری نیست . بحر حال تحبیبی کردند و از خدمت ایشان مرخص شدیم .

بله این قضیه جریان ۳۰ تیر بود .

س - سالگرد ۳۰ تیر بود .

ج - جریان سالگرد ۳۰ تیر بود که در انجمن حزب توده قدرت با اصطلاح تشکیلاتی خود را بر ما، برخ مصدق و برخ مردم تهران کشید و وحشت سیاستهای خارجی را هم بوجود آورد.

آنهاست که کارگردانان حزب توده بودند این صف آرای وسیع را برایش ترتیب دادند. یعنی همانهایی که علیه مصدق بودند این صف توده را بزرگ کردند و جمعیت هارابه آن فرستادند.

س - يك مسئله ای است که من میخواهم از شما سؤال بکنم و ببینم که آیا شما راجع به این موضوع اطلاع دارید یا نه؟ آن موقع دکتر شاپور بختیار معاون وزیر کار بود، معاون آقای دکتر عالمی، و قبل از این جریان میتینگ عظیم حزب توده برای سالگرد ۳۰ تیر ۱۳۳۱ که در روز ۳۰ تیر ۱۳۳۲ انجام شد يك اعتصاب کارگران کوره پزخانه بود و خلیل ملکی و نمایندگان نیروی سوم، نماینده کارگران نیروی سوم که در کوره پزخانه بودند نزد آقای دکتر بختیار میروند و از آقای دکتر بختیار میخواهند آن امتیازاتی را که میخواهد به کارگران بدهد از طریق نمایندگان نیروی سوم بدهد که آنها بتوانند این نیرو را جلب بکنند بطرفداری از دکتر مصدق. ایشان منکر این قضیه میشوند که امتیازاتی داده خواهد شد. بعد این امتیازات را بوسیله ی نمایندگان توده ای که پیش آقای دکتر بختیار میروند میدهد که از طریق آنها به کارگران کوره پزخانه داده میشود و نتیجه این میشود که در روز دهنه مونستر انسیون می ۱۳۳۲ گروه عظیمی از کارگران کوره پزخانه هابه دفاع از حزب توده در صف حزب توده شرکت میکنند و به این علت بود که صف حزب توده امروز انقدر عظیم بود. من میخواستم بدانم شما راجع باین موضوع اطلاعی دارید.

ج - بنده از این موضوع متأسفانه اطلاع نداشتم، شما این اطلاع را به من دادید از دکتر بختیار هر چه بگوئید بر میآید.

بهر حال بر ما مسلم بود که عناصر و عواملی خارج از امکانات خود حزب توده کمک به این تشکیلات کرده و کاردانان آنها برادران لنگرانی بودند که آنها هم موضع مخصوصی داشتند.

س - گذشته از آن اجازه میتینگ به طرفداران دکتر مصدق در صبح داده شد که میدانید صبح ۳۰ تیر در آن افتاب سوزان تهران واقعا خیلی سخت بود مردم را ننگه داشتن، اما اجازه بعد از ظهر به حزب توده داده شد و این خیلی به صف آرای ها کمک کرد.

ج - بله ، سر همین موضوع هم بود که مرحوم خلیل ملکی امروز پیش مصدق اعتراض کرد و ایشان هم آن جواب‌ها را دادند . چند روز بعد از آن قضیه جریان کودتای نافرجام نصیری پیش آمد و روز بعد از آن که شاه به بغداد گریخته بود آن میتینگ و تظاهرات در میدان بهارستان صورت گرفت و مرحوم دکتر فاطمی که از همه ضربت خورده تر و ناراحت‌تر بود آن سخنرانی شدید را علیه دربار و شخص شاه کرد .

س - این حقیقت دارد که به خانم دکتر فاطمی تجاوز شده بود؟

ج - باور نمی‌کنم .

س - ولی آنها را کتک زده بودند . شنیدم با آنها بد رفتاری کردند .

ج - بله ، به آنها بد رفتاری وی احترامی زیاد کرده بودند . بهر حال دکتر فاطمی را امروز من خیلی عصبانی و ناراحت دیدم خدمت دکتر مصدق هم بنده روز بعد از میتینگ گفتم این حرف‌هایی که آقای دکتر فاطمی زداگرا نمایندگان مجلس میزد بهتر بود . ایشان وزیر خارجه دولت هستند و حرفی که ایشان می‌گویند مثل حرف دولت است و صلاح نبود که او این حرف‌ها بزند . گفتم ، آقایان در دلد شخصی و خصوصی خودش بود . دکتر شایگان هم حرف‌هایی زدند که ...

س - متاع تهران به بغداد رفت .

ج - بله ؟

س - این حرف دکتر صدیقی بود یا دکتر شایگان ؟

ج - نخیر ، دکتر شایگان بود . از بنده هم خواستند که سخنرانی یعنی سخنرانی آخر بکنم ولی سخنرانی‌ها بقدری طولانی شده و مردم خسته بودند که سخنرانی دیگری جایز ندیدم ولی برای دوسه روز بعد بر حسب پیشنهاد تیمسار ریاحی به آقای دکتر مصدق قرار بود که بنده در دانشکده افسری صبح اول وقت برای افسران سخنرانی بکنم . در آن روز صبح زود سرتیپ ریاحی به من تلفن و خواهش کرد که من يك ربع ساعت قبل از وقت سخنرانی که برای ساعت نه مقرر شده بود در دانشکده حاضر بشوم زیرا افسران سر وقت می‌آیند و این همان روز کودتا بود . بنده هم از منزل به دانشکده افسری رفتم . وقتی وارد شدم دیدم گروه گروه افسران با کامیون و با اتوبوس‌های ارتشی وارد دانشکده افسری میشوند ولی برخلاف معمول که در روزهای اجتماعات هر جا ما وارد اجتماع مردم میشدیم از ما باهله‌له و شادی پذیرایی میکردند افسران هیچگونه تظاهری نکردند .

س - این ۲۶ مرداد بود که شما به دانشکده افسری رفتید که سخنرانی کنید آقای دکتر یابست و هشت مرداد؟

ج - صبح ۲۸ مرداد.

س - صبح ۲۸ مرداد؟

ج - صبح ۲۸ مرداد صبح روز کودتا بنده رفتم آنجا که سخنرانی کنم و دیدم افسرها گروه گروه می آیند و جمع کثیری جمع شده اند و از همین جا پیدا بود که تنها عده معدود و معینی از آنها در کودتا دخالت داشته اند و سازمانهای دیگر ارتش به خدمات عادی خود مشغول بوده اند.

در آن صبح قریب یک دو هزار افسر به دانشکده آمده بودند. وقتی جلوی عمارت اصلی دانشکده افسری رسیدم دیدم امرای ارتش هم صف بسته اند. آنها نسبت به بنده احترامی بجا آوردند و با آنها دست دادیم تقریباً یک ربع ساعت هنوز به وقت مانده بود. افسران پشت سر هم می آمدند و بطرف سالن می رفتند. در این بین که ما منتظر گذشتن وقت و با امرأ مشغول صحبت بودیم دیدم که از دم در یک افسری که لباس شخصی تنش بود با تاخت و شتاب می آید. آمد و سرش را دم گوش من گذاشت و گفت، تیمسار ریاحی تلفن کرد و خواهش کرد که شما امروز فعلاً سخنرانی نکنید. گفتم چه شده است؟ گفت، شهر بهم خورده است. بنده هم با امرأ ارتش خدا حافظی کردم. همان افسر به من گفت، از در بزرگ اصلی صلاح نیست بروید و مرا از در کناری به خیابان برد. اتومبیل من جای دیگری متوقف شده بود. گفتم، اتومبیل را باید پیدا کنم. آنجا دیدم اتومبیل کلانتری آن ناحیه که آقای اردلان رئیس آن کلانتری بود آنجا ایستاده است. وقتی مرادید گفت؛ شما اینجا چکار میکنید؟ گفتم منتظر ماشینم هستم. گفت، اجازه بفرمائید من شمارا ببرم و بعد ماشینتان را می آوریم. گفتم چه خبر است؟ گفت، شهر بهم خورده است. بنده همراه و با ماشین او مستقیماً بمنزل مصدق رفتم و بعد ماشین مرا هم از پشت سر همانجا آوردند. وقتی به منزل مصدق رسیدم گفتند از منزل به شما تلفن کردند. تلفن منزل را گرفتم خانم من گفت، خبر داده اند که الان عده ای با چوب و چماق بسمت منزل ما می آیند که اینجا را بکوبند و غارت بکنند. من به ریاحی تلفن کردم و پرسیدم وضع چطور است؟ گفت، چندان خوب نیست. از این حرف خیلی ناراحت شدم. گفتم از منزل ما چنین تلفن کردند. گفت، الان یک افسر و چند نفر سر باز آنجا می فرستم. بعد رفقای دیگر هم بتدریج به منزل